شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

۲۳ ۰۶ ۹۹

اشنبه

۳۶ صفحه؛ ۱۲ صفحه+۴ صفحه ورزشی

+۴ صفحه خراسانیات+۱۶ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۲۰۰ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir



حدیث روز

ارزش هرکسی آن چیزی است که نیکو انجام دهد

امام علی(ع)

رطوبت هوا	۰٪
۱۲° ↓	۲۹° ↑
صبح	۱۴°
ظهر	۲۹°
عصر	۲۴°
شب	۱۲°

- اذان ظهر ۱۲:۲۸
- غروب آفتاب ۱۸:۴۰
- اذان مغرب ۱۸:۵۹
- نیمه شب شرعی ۲۳:۴۴
- اذان صبح فردا ۴:۴۷
- طلوع آفتاب فردا ۶:۱۲

کاریکاتور



علیرضا پاکدل

قدرت خرید خودرو ایرانی‌ها؛ ۱۰۴ در جهان

چهارچراغ

دوبیتی و نغمه‌های دوتار

غلامرضا بهرام‌پور

مدرس زبان و ادبیات فارسی

چهاربیتی برای مردم جلگه جام (شهرهای تربت‌جام، فریمان، باخرز، صالح‌آباد، تایباد و خواف) نامی آشناست. البته این مناطق را فقط به جهت قرابت فرهنگ بومی و نزدیکی گویش و لهجه‌هاشان به تربت‌جام «جلگه جام» نام نهادیم و می‌شود نامی مثل «شرق خراسان» هم به آن‌ها داد. برخی خنیاگران این منطقه خاصه در خود تربت‌جام و حومه، طبع شاعری داشته، اشعاری بر وزن دوبیتی و با همان ساختار وزن و قافیه سروده‌اند و دیگرانی که صاحب قریحه‌ای چندان نبودند از آن ساختار قدیمی تقلید کرده‌اند. از مهم‌ترین مشخصه‌های این اشعار می‌توان به گویشی و لهجه‌ای بودن و گاهی نیز هماهنگ نبودن با وزن و ریتم دوبیتی اشاره کرد؛ زیرا موسیقی حنجره یعنی آواز و موسیقی بیرونی یعنی ساز- دوتار- از دیرباز این مشکل را پوشش می‌داده و می‌دهد. چهاربیتی‌ها با آواز و عموما نغمه‌های دوتار که ساز مشهور خراسان است، همراه هستند. با این توضیح کوتاه می‌رویم سراغ شرح برخی نمونه‌های چهاربیتی یا دوبیتی این مناطق و از محتوا و هنر مندرج در آن‌ها سخن می‌گوییم. پاره‌ای از این اشعار محلی دارای محتوای غریبی و هجرانی هستند؛ مانند:

زمین و آسمان خرم نمی‌شه
کس که عاشقه بی‌غم نمی‌شه
بیا که گوشه‌ای تنها بیشینم
به خوردن آب دریا کم نمی‌شه

شاعر این دوبیتی هر که بوده سختی‌های راه عشق را چشیده و کشیده و از آن دم زده است. البته با نگاهی به سابقه سخت‌گیری‌ها در مراسم ازدواج و حواشی آن در این مناطق، خاصه برای جوان‌هایی که در عقد و نامزدی بوده‌اند، این نکته پذیرفتنی می‌نماید. هنوز هم هستند پدرزن‌هایی که برای دیدار عروس و داماد (در عقد) که مجلس عروسی نگرفته و به خانه بخت نرفته‌اند، روی خوشی نشان نمی‌دهند. با این وصف عاشقی حتی برای افرادی که ازدواج کرده و متعلق به هم بوده‌اند در این مناطق کار ساده‌ای نبوده و در برخی روستاها هنوز هم نیست!

عرقچین سرت دُختم گل مه
شو و روز از غمت سُختم گل مه
خدا کاشکی تورا آشنا نمی‌ساخت
نمی‌دیدم نمی‌سختم گل مه

در این نمونه، دختری که با رسوم سخت و دست‌وپاگیر از دیدن شوهر خود عاجز است، غم خود را به زبانی هنری واگویه کرده است. از این منظر می‌توان گفت این اشعار آینه‌های خواست‌ها، نیازها، آرزوها، غم‌ها و شادی‌های مردم این دیار بوده‌اند.

دشوارترین هنر دنیا



حسین لعل‌بذری

داستان‌نویس

معمولا اغلب ما تا رسیدن به سن میان‌سالی به چیزی به نام «پیری» فکر نمی‌کنیم و یا چندان ذهنمان را درگیر نمی‌کند و به راحتی از آن می‌گذریم. اما از یک‌جایی به بعد ناگزیر از مواجهه با آن هستیم و رفته‌رفته بخش زیادی از فکر و خیالات ما را تصاحب می‌کند.

«آرتور کریستال»، جستارنویس مشهور آمریکایی، اشاره می‌کند که پیری واقعیت جدیدی است که هنوز اکثر ما آماده رویارویی با آن نیستیم. به‌عبارتی تا زمانی که ما بهره‌مند از نعمت‌ها و موهبت‌های جوانی هستیم از پرداختن به مسئله پیری، پرهیز یا به‌عبارتی از آن فرار می‌کنیم. فراغت، سرخوشی، عشق، امید و حظ وافر از زندگی در دوره جوانی آن‌چنان لذت‌بخش است که حتی ناخودآگاه ذهن ما هم تمایلی برای ورود و تمرکز روی این بخش از عمر را ندارد. اما هر انسانی جزئی از پیوستار کلی طبیعت است و ساختار بیولوژیک بدن، متاثر از این پیوستار، مسیر خودش را می‌رود. ساعت زیستی یا همان ساعت بیولوژیک از یک‌جایی به بعد شروع می‌کند به آلارم‌دادن؛ درست شبیه سیستم هشداردهنده خودرو که با خط قرمزی به ما می‌گوید بنزین در حال تمام‌شدن است اما تفاوت بزرگ این قیاس آنجاست که شما در اولین پمپ‌بنزین می‌توانید دوباره باک ماشین را پر از بنزین کنید تا آن خطِ هشدار برگردد سر جای اول، اما فرسودگی ساعت اپی‌ژنیک و زوالِ دی‌ان‌ای بدن را کاریش نمی‌شود کرد؛ پیری از راه رسیده است و وقتِ آن رسیده که به استقبالش برویم. به قول ناظم‌حکمت، شاعر ترک‌تبار: «به پیری خو می‌گیرم / به دشوارترین هنرِ دنیا...».

انسان‌ها بعد از ورود به سالخوردگی تلاش می‌کنند فاکتورهای امیدبخشِ دیگری از زندگی را جایگزین نیروهای ازدست‌رفته کنند؛ اضطراب و ترس‌های اجتماعی، حرص و ثروت‌اندوزی، میل جنسی و... جای خودشان را به شادخواری، مطالعه، سفر، معنابخشی به هستی و... می‌دهند. تمایلِ افرادِ کهن‌سال به مهمانی‌دادن و راه‌انداختن دورهمی‌های دوستانه و خانوادگی به‌شدت افزایش می‌یابد. البته که همین میلِ به مهمانی‌های جمعی نیز می‌تواند متاثر از یک ترسِ پنهانِ درونی باشد؛ ترس از مواجهه با تنهایی. همان چیزی که ناظم حکمت هم به آن اشاره دارد: «مرگ پیش از همه‌چیز تنهایی‌اش را برایم فرستاده». هرچه نمودار طول عمر بالاتر می‌رود مصیبت‌های غم‌بار، محرومیت از لذت‌ها و ناامیدی، فراموشی و سکوت جای بیشتری را در این دوره سنی می‌گیرد. حتی گاهی عمر خیلی طولانی تبدیل به یک معضل بغرنج می‌شود. مباح گوتو، پیرمرد صدوچهل‌وپنج‌ساله اندونزیایی، در مصاحبه‌ای عنوان می‌کند: «تنها آرزوی من در حال حاضر مرگ است؛ چراکه بیش از حد زندگی کرده‌ام.»

اما دشوارترین هنر دنیا، نحوه مواجهه با این مسئله است. هلن اسمال، رئیس دانشکده‌ای در آکسفورد، در کتاب «مواجهه با زندگی طولانی» می‌گوید: «پیری با ملاحظات فلسفیِ گسترده‌تری در پیوند است.» از همین جاست که ژرف‌اندیشی درباره ماهیت حیات به زندگی معنای بیشتری می‌بخشد. زمان آن‌قدر کُند و کش‌دار حرکت می‌کند که فرد سالمند ساعت‌ها، روزها، ماه‌ها و بلکه سال‌ها فرصت دارد تا با خیالی آسوده همه‌چیز را مرور کند و به درک تازه‌ای از فلسفه وجود برسد. تجربه زیسته‌ی پروپیمان این مجال را می‌دهد که آدمی با غربالی در دست، خوب و بد زندگی را به داوری بنشیند، چیزهای ناخوشایند را دور بریزد و تکه‌های روشن‌تر را به غنیمت بردارد.

به‌هرحال باید با پیری کنار بیاییم؛ چراکه این هم بخشی از زندگی است که اگر چرخه عمر بر روال طبیعی‌اش بگردد، خواه‌ناخواه با آن رودررو می‌شویم. آقای آرتور کریستال با همه نگاه بدبینانه‌ای که به امر اجتناب‌ناپذیر پیری دارد، در پایان جستارش اعتراف می‌کند که حاضر است کلاهش را برای دکتر الیور ساکس بردارد که تصمیم گرفت سالخوردگی را «فرصتی برای تفریح و آزادی، رها از ضرورت‌های ساختگی روزگار ماضی و هم‌آوردن سر و ته افکار و احساسات تمام عمر» بداند؛ کسی که در هشتادودوسالگی لذت خوراک کوفته‌ماهی را دوباره کشف کرد و گفت این خوراک، که طلیعه زندگی‌اش بوده، بدرقه حیاتش خواهد بود. شاید بزرگ‌ترین دستاورد پیری از یک منظر، رسیدن به همین مانیفستِ ساده باشد؛ سهل گرفتن زندگی و حظ تام و تمام از همه اجزای آن، حتی به قدر لذت از خوردن خوراک کوفته‌ماهی.

مضامین مستمر



عکس روز

سینمای ایران ۱۲۰ ساله شد

عکس: حسین قلیخانی
باشگاه خبرنگاران جوان

بریده خوان

تماشاگر جایگاه ۳۶

استادیوم آزادی برای من بیش از همه با تونل‌هایش معنا می‌شود. چیزی مثل همان تونل تاریک یا تونل نور که درباره‌ی تجربه‌ی مرگ می‌گویند. وقتی که باید خودت را از دنیای بی‌خبر و واماندهٔ بیرون برسانی به روشنای زمین فوتبال. تونلی که طرف بیرون و برهوتش اگر باشی، هر فریادی که از استادیوم بلند می‌شود یعنی یک فرصت گل یا یک خطای وحشتناک را ندیده‌ای. یعنی عمرت برفناست. آن وقت از آن مدخل بزرگ و سیمانی که بگذری، ناگهان مواجه می‌شوی با ستاره‌هایی که آن پایین این طرف و آن طرف می‌دوند و نگاه و تب و تاب تو را انتظار می‌کشند. اما استادیوم آزادی برای ما فقط این چیزها نیست. خاطره‌ی همه کتک‌هایی هم هست که خورده‌ایم. خاطره‌ی ردشدن از لای توری‌ها یا زیر نرده‌ها تا پول بلیت را در جیب‌های بچگی‌مان نگه داریم و خاطره‌ی دویدن‌های بی‌پایان. دویدن از اتوبان تهران- کرج تا خود استادیوم برای اینکه دیر به بازی نرسیم یا جای خوبی پیدا کنیم؛ گاهی برای اینکه بتوانیم سریع‌تر جای خوبی برای نشستن پیدا کنیم و با شعارها و تماشای اتفاقات بی‌ربط داخل زمین، ساعت‌ها پیش از شروع مسابقه، همراه شویم؛ برای اینکه ورودی‌های پایین بسته نشود و مجبور نشویم برویم طبقه‌ی دوم. گاهی باید بدویم تا به موقع سر قرار با رفقا برسیم. دویدن از پارکینگ غربی استادیوم که با هزار بدبختی جای پارکی در آن پیدا کرده‌ای تا بالاترین سکوهای شرقی طبقه‌ی دوم، جایی که آفتاب تا آخرین لحظه‌های غروب چشم از چشمت برنمی‌دارد. دویدن از پارکینگ شرقی، از میان بساط دست‌فروش‌ها، از میان پرچم‌ها و بسته‌های تخمه و بوق‌ها و ساندویچ‌های لاغر کم‌جان که روی زمین قطار شده یا روی هم کپه شده. خاطره‌ی گیردادن سربازهایی که جیب‌های آدم را می‌گردند تا چیزی با خودت نبری. خاطره‌ی همه‌ی میوه‌ها و غذاهایی که مجبور شده‌ای همان‌جا جلوی در ورودی بخوری. روزنامه و مجله‌هایی که زیر لباس مخفی کرده‌ای تا بتوانی ساعت‌های طولانی قبل از مسابقه را با خواندن‌شان سر کنی یا به‌جای زیرانداز حایل‌شان کنی بین نشیمنگاه و سکوهای گاه جهنمی و گاه زمهریر. بیشتر هم خاطره‌ی آن کتک‌خوردن‌ها. خاطره‌ی کتک‌خوردن وقتی ماموران هجوم می‌آوردند تا بخشی از ورزشگاه را از جمعیت تخلیه کنند و تو باید در حین باتوم‌خوردن‌های احتمالی، راه فراری هم پیدا می‌کردی تا زیر مشت و لگد جمعیت نمانی. کتک خوردن از هواداران متعصبی که فهمیده‌اند تو طرفدار تیم مقابلی و پس از بازی یا همان وسط مسابقه به بهانه‌ای دعوا راه می‌اندازند و خونین و مالینت می‌کنند. کتک خوردن بخشی از بازی و پروسه‌ی برگشتن به سمت اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌هایی است که قرار است تو را به تهران یا کرج ببرند. خیلی از این خاطره‌ها ممکن است خاطره‌ی همه‌ی استادیوم‌های فوتبال باشد.

مجله‌ادب‌استان شماره هفتم «تماشاگر جایگاه ۳۶» نوشته سیامک رحمانی قیمت: ۶۵ هزار تومان

فرهنگی

رادیوتراژدی آمد



رادیوتراژدی توسط چند تن از روزنامه‌نگاران راه‌اندازی شد. رادیوتراژدی محل انتشار پادکست‌هایی است که موسسه تولید محتوای «هوگویک» آن‌ها را تولید کرده است. این موسسه توسط «بهراد مهرجو» و «اویس طوفانی» تاسیس شده است. این گروه به تولید مستند و گزارش‌های تحقیقی می‌پردازد.

گروه هوگویک همچنین اداره وب‌سایت «اقتصادباز» را در دست دارد. در رایوتراژدی داستان زندگی تراژیک افراد مختلف مرور می‌شود. «کریم‌نیکونظر»، «کاوه شجاعی»، «فریده عنایتی» و «رضا دولت‌زاده»، این پادکست را اداره می‌کنند. برای گوش کردن پادکست‌های این رادیو به این آدرس بروید: http://www.hogoyeek.com

اطلاعیه

به آگاهی شهروندان گرامی می‌رساند، به موجب مصوبه شماره ۲۱۵۵۲/۹۸/۵ ش مورخ ۰۸/۱۱/۱۳۹۸ شورای اسلامی شهر مشهد مقدس، از ابتدای مهرماه ۹۹، پرداخت نقدی عوارض و بهای خدمات پروانه، پایانکار و مجوزات ساختمانی طبق جزئیات بارگذاری شده در بخش مصوبات تارنمای شورای اسلامی شهر به نشانی shora.mashhad.ir مشمول ۱۴ درصد تخفیف خواهد بود.

شهرداری مشهد

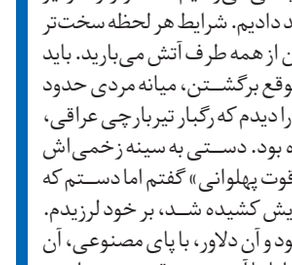
تاریخ‌نگار

۲۳ شهریور ۱۳۸۹

درگذشت خالق نقاشی‌های دیوار سفارت آمریکا

رضا سلیمان نوری

شاید برای شما هم سوال باشد که آن نقاشی‌های ضداستکباری ثبت‌شده بر دیوارهای سفارت سابق ایران در آمریکا کار چه کسی بود؛ همان نقاشی‌هایی که درست سخن دانشجویان تسخیرکننده سفارت را البته به زبان هنر بیان می‌کرد. پاسخ این سوال هم ساده است و هم سخت؛ زیرا یک اسم است اما این اسم خود یک معما محسوب می‌شود. این نقاشی‌ها تحت سرپرستی فردی به نام هانیبال الخاص کشیده شده است. حتما با شنیدن این نام یاد هنرمندان فلسطینی آواره افتادید، خاصه آنکه نقاشی‌ها زمانی کشیده شده است که رابطه گروه فلسطینی الفتح که بسیاری از این هنرمندان عضو آن بودند با ایران بسیار حسنه بود اما این گونه نیست و هانیبال الخاص، یک ایرانی است. اوزاده ۲۶ خرداد ۱۳۰۹ در کرمانشاه و درگذشته به تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۸۹ در کالیفرنیای آمریکا بود و به‌عنوان یک نقاش، منتقد و مدرس هنری، مترجم و نویسنده در جامعه هنری ایران شناخته می‌شود. الخاص از نقاشان نوگرای معاصر ایران بود که بیش از ۳۵ سال از زندگی‌اش را در آموزش سپری کرد اما همواره نقاشی بر کارهای دیگرش سایه افکنده بود. وی آغازگر طراحی فیگوراتیو در نقاشی نوگراست و یکی از تأثیرگذارترین نقاشان و مدرسان هنری بر جریان هنر معاصر نقاشی ایران. او از برجسته‌ترین شاگردان استاد جعفر پتگر بود که تحصیلات دانشگاهی هنر را در آمریکا پشت سر گذاشت و فیگور انسانی، رنگ‌های درخشان شرقی و بهره‌گیری از مفاهیم اسطوره‌ای و کهن‌الگوها ۳ ویژگی آثارش محسوب می‌شود. ناگفته نماند که افرادی چون احمد وکیلی، مسعود سعدالدین، نصرا... مسلمیان، نیلوفر قادری‌نژاد، ناصر پلنگی، بهرام دبیری و هادی ضیاءالدینی، از شاگردان هانیبال الخاص هستند. مهم‌ترین اثر وی در حوزه‌ای غیر از هنر نقاشی، ترجمه اشعار قوم آشوری به فارسی بود؛ زیرا خود هانیبال هم یک مسیحی آشوری بود.



نگاه هشتم

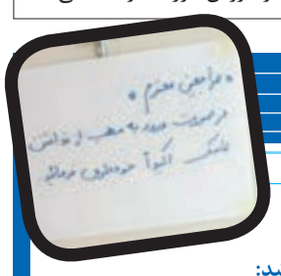
پهلوانی با ۷ فرزند و یک پای مصنوعی!

غلامرضا بنی اسدی

کم گرفتار شرایط دشوار نشده بودیم در ایام جنگ اما عملیات قادر ۲ در شمار سخت‌ترین تجربه‌هایی بود که برایمان خلق می‌شد. این‌ها را هادی نعمتی، فرمانده گردان الحدید لشکر ۲۱ امام رضا(ع) می‌گفت، در جلسه‌ای که به یاد شهدای این عملیات برپا بود. او گفت: به دشواری خود را به منطقه کوهستانی رساندیم، آن هم در حالی که از یالی به دره‌ای و باز به یالی می‌رفتیم. دشوارتر، درگیر شدیم. کلی شهید دادیم. شرایط هر لحظه سخت‌تر می‌شد. دشمن از همه طرف آتش می‌بارید. باید برمی‌گشتیم. موقع برگشتن، میانه مردی حدود چهل‌وپنج‌ساله را دیدم که رگبار تیربارچی عراقی، سینه‌اش را دریده بود. دستی به سینه زخمی‌اش کشیدم و «خداقوت پهلوانی» گفتم اما دستم که از سینه به روی پایش کشیده شد، بر خود لرزیدم. پایش مصنوعی بود و آن دلاور، با پای مصنوعی، آن همه گردنه و کوه را با ما آمده بود. وقتی می‌خواستم خداحافظی کنم، او که می‌دانست بازگشتی در کار نیست، گفت: من ۷ فرزند دارم. باز بر خود لرزیدم دربرابر عظمت مردی که با یک پا از همه تعلقات دنیایی بریده بود. واقعا بزرگ بود مرد که بر عشق و محبت ۷ فرزند غلبه کرده بود تا به عشق خدا برسد. سخنان آقای فرمانده ادامه دارد؛ من اما، به امروز نگاه می‌کنم که محبت فرزند، بسیاری از بزرگان را هم از حرکت باز داشته است. یاد آن رزمنده می‌افتم که چطور خود را از همه قید و بندها رها کرد تا به رهایی و طهارت وطن از لوث وجود متجاوزان کمک کند. او نام نداشت اما در مرام مردانگی و پهلوانی بلندآوازه شد، در شکوه نام شهید، اما دریغا که برخی نامداران، کم می‌گذارند و دلشان نه فقط به زن و فرزند، که به دنیا و «هدیه دوستان» هم گره می‌خورد! بگذریم؛ حرف فراوان است و درد نیز اما به همین بسنده می‌کنیم و به یاد می‌آوریم این حقیقت را که ما وامدار آن پای مصنوعی هستیم، اگر فهم ما هم زمین‌گیر رسوب‌ها نشده باشد.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس و پراستاری



ساده بنویسیم

به جای این نوشته نامفهوم باید نوشته می‌شد:

بدون ماسک وارد نشوید.

#زین_قند_پارسی